أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 مطلبی كه عرض شد در جلسه گذشته كلام مرحوم شیخ بود، شیخ اشراق درباره توجیه تحقق و وجود مُثُل، ادله‌ای را اقامه كردند و به دلیل اوّل كه همان فناء عارض و حال و عوارض بر محلّ بود كه به واسطه تبدل آن‌ها هم منتفی می‌شد و بنابراین دیگر برای قوه نامیه وغاذیه و مولده و امثال ذلك وجودی باقی نمی‌ماند، چون عرَض وقتی كه بر یك محلی عارض بشود آن عروضش نیاز به بقاء آن محل دارد، چون فرض بر این است كه عرض خودش مستغنی بالذات نیست بلكه محتاج به محلّ است، و آن محلّ اگر روح حیوانی باشد یا روح نباتی باشد، آن به واسطه تغییر و تحوّل، تحول پیدا می‌كند و بنابراین عرض او هم به همان لحاظ تحول پیدا می‌كند و امری كه از یك شیء متحول به امر دیگر بشود او نمی‌تواند علیت برای ثبات و بقاء را داشته باشد، این اشكال، اشكالی بود كه به عنوان دلیل، مرحوم شیخ اشراق ذكر كردند.

 بر این اساس عرض شد كه مرحوم علامه در این نظر یك ایرادی وارد كردند كه خودش در همین حاشیه نوشته و آن این است كه ایشان می‌فرمایند كه این‌ها قائل نیستند بر این‌كه آن عقل اوّل، آن عقل نوعی كه مدیر و مدبر است، نسبت به یك شیء هیچ‌گونه تدبیر ندارد و اداره آن امر را انجام نمی‌دهد، همان ذوات خارجیه كه در تحت النوع هستند، بلكه این‌ها می‌گویند نسبت او به نسبت همه مساوی است، یعنی نسبت افاضه نوعیت از عقل نوعی كه همان رب النوع است به همان تعینات و تشخصات نسبت، نسبت تساوی است، وقتی كه تساوی شد و بنابراین آن خصوصیات خارجیه به واسطه علل و معلولات خارجی تحقق پیدا می‌كند، نه به واسطه آن حقیقت رب النوعی.

 لذا این دلیلی كه شما می‌آورید بر اینكه حال و عارض بر یك محل چه بنا بر رأی قدما كه حال و عارض همه یك شیء هستند، و چه بنا بر رأی متاخرین كه حال و عارض دو چیز هستند، عرض نیاز به محلّ مستقیم دارد و لیكن ممكن است كه حال خودش دارای محل خودش دارای جوهر است و آن با حلولش به یك شیء موجب تحقق و تعین یك فرد نوعی خارجی است.

 در بعضی از تقریرات دیدم كه این حال و عرض را در نوع خارجی گفتند كه چه این‌كه آن محل مستغنی باشد یا مستغنی نباشد این غلط است، خود حال و عرض این‌ها چه مستغنی از محل باشند یا نباشند، در هر دو صورت جنبه عرضی پیدا می‌كنند بنابر رأی قدما، خواستم این نكته و تذكر اینجا مدّ نظر باشد.

 بنابراین عرض بنده این بود نسبت به كلام مرحوم علامه این‌كه وقتی كه ما تحقق یك فرد نوعی خارجی را مستند به یك عقل نوعی و رب النوع بدانیم، كه از همان حقیقت ذات نشأت می‌گیرد آن عوارضی كه عارض بر او می‌شود كه از آن تعبیر به وجود ثانوی می‌شود، یا وجود ثالث، آن‌ها هم به تبع آن خصوصیات ذاتیه و نفس حقیقت جنسیه و فصلیه، متاثر از همان موثر از اول و علت اولی هستند، نمی‌توانیم ما بین نفس تعین خارجی و بین عوارضی كه بر او عارض می‌شود فاصله و قائل به انفكاك بشویم، خود آن ذات را مستند به آن حقیقت عقلیه مجرده بدانیم، آن عوارضی كه عارض بر او می‌شود آن‌ها را مستند به معالیل خارجی تلقی كنیم، این معالیل خارجی این جنبه عروض را و جنبه اختلاف را از منزل خاله‌اش كه نیاورده، این را خود همان حیثیت استناد به علت اولی، همان حیثیت استناد اختلاف در عروض اعراض خارجی را هم سبب شده است، یا ما باید قائل بشویم بر این‌كه این عوارض جنبه وجودی دارند، كم جنبه وجودی دارد، كیف جنبه وجودی دارد، وضع و متی و امثال ذلك جنبه وجودی دارند، اضافه حالا یك مقداری آن جنبه وجودیش ضعیف است، این‌ها جنبه وجودی دارند، یا این‌كه باید قائل به عدم بشویم، اگر قائل به عدم شدیم پس دیگر عارضی وجود ندارد. خود نفس شیء است، خود نفس ذات است، بدون عوارض در حالتی كه ما برای این‌ها عارض قائلیم.

 یك انسان مثلا زید وقتی كه در خارج تحقق پیدا می‌كند، این كم دارد، كیف دارد، این دارای وضع است، شكل او فرق می‌كند با اشكال سایر افراد، قدش متفاوت است، وزنش متفاوت است، یكی سه كیلو است به دنیا می‌آید، یكی دو كیلو و نیم است به دنیا می‌آید، این یكی كه به دنیا می‌آید دارای این خصوصیت است، این دارای این خصوصیت، این خصوصیات یا جنبه وجودی دارند كه این وجود را از كجا آوردند؟

 ما غیر از همان وجود اوّل و غیر از همان حقیقت و ذات و غیر از آن علّت اولی و غیر از آن وجود بحت و بسیط مگر وجود دیگری داریم در عالم خارج و عالم تكون كه آن وجود دوّم موجب تحقق عوارض و كیف و كم و این‌ها شود؟ آن وجود اوّل موجب تحقق عین ذات و عین فرد خارجی می‌شود، این وجود دوّم از كجا آمد؟ از كجا این وجود دوّم می‌آید؟ بنابراین براساس همان قاعده و بیانی كه قبلا عرض شد كه بر آن اساس تمام آنچه كه در عالم تحقق پیدا می‌كند، همه آن‌ها متشأنات به شئون ذات واحد و بحت و بسیط هستند، و همان ذات واحد در مرتبه وحدت خودش و در مرتبه هو هویت خودش، كه از آن تعبیر به وجود بالصرافه و وجود بحت و بسیط و اطلاقی و لاانتهائی می‌كنیم، همان وجود در ذات خودش بدون این‌كه چیزی را از ذات خودش خارج كند، بدون این‌كه چیزی را از ذات خودش منفصل كند، بدون این‌كه بین خود و بین امر دیگری بینونیت و غیریت ایجاد كند و ثنویت به وجود آورد، مثال زدم، همین مثال دست بهترین مثال است، كه خب بارها زدیم، خیلی نزدیك می‌كند، این دست خب ذاتش همان عبارت است از پوست و گوشت و استخوان و همین چیزهایی كه می‌بینید، چیز دیگری كه من نمی‌بینم، درست شد؟ حالا این دست همین ذات خودش متشأن به شئون مختلف می‌شود، آن تشأنش به شئون مختلف به واسطه علتیت اراده مرید است، الان دست من باز است، اراده مرید او را متحرك می‌كند، شما الان نمی‌بینید من چند انگشت دارم، وقتی كه این‌طور شد می‌بینید من پنج انگشت دارم، اراده مرید خود همین نفس مادّه خارجی را كه شما نسبت به عروض عرض كم یا عروض عرض وضع نسبت به او بی‌اطلاع بودید، آن را معروض برای عرض وضعیت و كمیت قرار می‌دهد یا كیفیت، الان این دست من بسته است شما این را واحد می‌دانید، یك دفعه نگاه می‌كنید شد پنج تا، یك دفعه می‌بینید شد چهار تا، یك دفعه می‌بینید شد سه تا، كی این كار را كرد؟ اراده مرید.

 آیا این عملی كه انجام شد خارج از ذات این دست انجام شد؟ نه در دست است كو؟ نشان بدهید كه این عمل خارج از ذات است، بعد دوباره همینی كه الان شده پنج تا، مشت می‌شود و می‌شود به این حالت، بعد این به این حالت درمی‌آید و امثال ذلك، تمام این‌ها به اراده مرید است، حالا آن ذات پروردگار كه آن جنبه علیت اولی را دارد و آن اراده مرید ـ البته در این مطالب همان‌طوری كه عرض كردم كلمات شیخ اشراق و امثال ذلك این‌ها بیاناتی دارند كه یك مقداری مقرب است و بعضی از آن‌ها موعد كه عرض می‌كنم. ـ آن اراده مرید كه همان ذات باری است در چه امری تصرف می‌كند؟ این را ما سؤال می‌كنیم از حضرات! در چه امری این تصرف انجام می‌شود؟ آن ذات پروردگار كه الان اراده می‌كند بر خلق یك زید، یا بر خلق یك حیوان، یا بر خلق یك ملك، و امثال ذلك، چه امری اتفاق می‌افتد در خارج؟ وقتی می‌گوییم آقا ما نمی‌دانیم خب خیالمان راحت، یك وقتی می‌گوییم نه می‌خواهیم بنشینیم فكر كنیم، یك خرده مغزمان را به كار بیندازیم، در این‌كه این امری كه در خارج است از عدم به وجود نیامده است، چون عدم كه موثر نیست، العدم لایحكم علیه و لایحكم به، خود عدم نمی‌تواند موضوع برای قضیه قرار بگیرد و نه محمول قرار بگیرد.

 عدم امری نیست كه بخواهد موجب علیت برای امر موجود بشود، عدم عرضه ندارد خودش را به وجود بیاورد چه برسد به این‌كه حالا بخواهد یك امر خارجی را به وجود بیاورد، زید را به وجود بیاورد، كوه را به وجود بیاورد، آسمان، خودش را نمی‌تواند متحقق كند چون عدم عدم، نبود نبود، آنچه كه نیست نیست، از نیست هست متولد نمی‌شود، آن یك امر بدیهی است خیلی خب این را می‌دانیم.

 پس آنچه كه در خارج تحقق دارد آن نمی‌تواند مستند به علیت یك امر عدمی باشد باید مستند به امر وجودی باشد، آن امر وجودی چیست؟ آن امر وجودی كه آمده یك زید را در خارج محقق كرده، یك حیوان را در خارج محقق كرده، آن چه امری است؟ خب می‌گوییم ذات باری، آن اراده اولی كه متمشی از ذات حضرت حقّ است آن موجب تعین و تشخص یك امر خارجی شده، گذاشتیم روی چشممان، این ذات باری چه چیزی را به وجود آورده؟ آیا ذات باری عدم را تبدیل به وجود كرده است؟ خب عدم كه قابل تبدیل نیست، عدم نور كه مبدل به نور نمی‌شود. وقتی كه در این اتاق تاریكی حاكم است در این اتاق نور وجود ندارد، الان یك ساعت دیگر شب می‌شود، نیم ساعت دیگر شب می‌شود، شما چراغ‌ها را خاموش كنید، در همین اتاقی كه هستیم، الان در این اتاق شما بعد از یك ساعت دیگر كه بیایید به این‌جا، به این مدرس، چه چیزی را احساس می‌كنید؟ عدم الضوء، عدم النور، غیر از این است؟ خیلی خب، حالا هی بگویید تبدیل به نور شو، ببین می‌شود یا نمی‌شود، خب بشو دیگر، تا چراغ را روشن نكنی روشن نمی‌شود، هی بگویید نخیر، این عدم النور آن عدم الضیاء، آن عدم الضوء از او بخواهید التماس كنید، تقاضا كنید كه تبدیل به ضوء و ضیاء و نور بشود، ببینید می‌شود یا نمی‌شود.

 می‌گویند نه آقاجان التماس كه سهله، خودت را به هر پیسی هم بیندازی تا قیامت هم از من بخواهی من عرضه ندارم برای این كه نقیض خود را به وجود بیاورم، می‌گوییم پس باید چه كار كرد؟ می‌گوید دست داری و مغز داری، دستت را بزن به آن كلیدی كه در آن‌جا هست ببین یك دفعه چه می‌شود، شما یك دفعه دستت را می‌گذاری یك دفعه می‌بینی روشن شد، پس باید دست را به كار برد، اراده را باید به كار برد، وسایل را به كار انداخت، آنچه را كه در این سیم هست كه عبارت از جریان الكتریسیته است آن را فعال كرد، امر موجودی كه در سیم برق هست آن را فعال كرد تا آن تبدیل به ضوء بشود، حالا وجود پروردگار و ذات پروردگار كه در آن اراده برای خلق اشیاء هست خب در او شكی نیست و بحثی نداریم.

 آیا اراده پروردگار می‌آید خارج از ذات خودش، یعنی در خارج از محدوده ذات خودش، بلانسبت بلانسبت ما بخواهیم تصور كنیم فرض كنید كه لیوانی كه الان در دست من است، دیگر حالا مقرب از یك جهت، فرض می‌كنیم بر این‌كه این استكانی كه الان در دست من هست فرض بر این است كه وجود پروردگار همین است، خارج از این وجود چیست؟ هوا است، عدم است و چیزی نیست، این ذات پروردگار خارج از ذات خودش می‌خواهد فرض بكنید كه یك همچنین چیزی را به وجود بیاورد، خارج از ذات خودش، این در چه چیزی می‌تواند تصرف كند؟ كه آن را تبدیل به این بكند؟ بعد از این‌كه عدم است، فرض ما این است كه این عدم است، حالا فرض می‌كنیم، فرض ما بر این است كه آن وجود حضرت حق كه وجود اطلاقی و سعی است خارج از آن وجود ـ تمام حرف‌های مرحوم كمپانی و مرحوم آقا سید احمد سر همین قضیه است، این را اگر متوجه بشویم توحید علمی و عینی آقا را فهمیده‌ایم ـ آنچه كه در ذات پروردگار هست خارج از آن، خارج از آن وجود بحت و بسیط چیست كه ذات پروردگار می‌آید در آن خارج تصور می‌كند این می‌شود زید، این می‌شود حیوان، این می‌شود ملك، این می‌شود فرض بكنید كوه، این می‌شود دریا، آن چه چیزی است خارج از ذات پروردگار؟ عدم، مگر وجود دیگری داریم؟ اگر وجود ثانوی قائل بشویم آن وقت مسائل خودش و تبعات خودش را ایجاد می‌كند.

 پس بنابراین ذات پروردگار كه همان اراده اولی است نمی‌آید خارج از وجود خودش را متحقق كند، این محال است، خدا هم نمی‌تواند، این از آن چیزهایی است كه خدا هم نمی‌تواند، خدا مگر می‌تواند؟ نخیر نمی‌تواند، خدا می‌تواند؟ یك چیزی در عین حال كه وجود دارد خدا بیاید این را معدومش كند در آن واحد، یعنی هم موجود باشد هم معدوم، خدا هم نمی‌تواند، خدا هم از او برنمی‌آید، این از این چیزهایی است كه خدا هم از او برنمی‌آید.

 یكی از آن چیزهایی كه خدا از او برنمی‌آید اینكه خدا بیاید مثل خودش را درست كند، می‌تواند؟ خدا بیاید بگوید من می‌خواهم یكی مثل خودم درست كنم، بله یك امری درست می‌كند، یك علت ثانی درست میكند، یك اوّل ما خلق الله درست می‌كند، یك صادر اول درست می‌كند خب آن نفس پیغمبر و فلان بعد هرچه بود، بله آن در مرتبه بعد است، امّا خدا بیاید یكی همان‌طوری كه خودش وجود اطلاقی دارد، همان‌طوری كه خودش وجود بحت و بسیط و بصرافه و لایتناهی دارد، یك خدای دیگری مثل خودش درست كند، هیهات! این از خدا برنمی‌آید، بكشد خودش را نمی‌تواند درست كند!! خدا اگر خودش را هم بكشد نمی‌تواند یكی مثل خودش درست كند، با همین خصوصیات، و با همین مسائل، با همین آثار كه وجود آن خدای دوّم وجود اطلاقی باشد، بله نباشد او نیست یك چیز دیگر است، خب می‌شود همان وجود پیغمبر دیگر، می‌شود همان وجود صادر اوّل دیگر، خب این كه مسئله‌ای نیست، درست شد؟

 پس خیلی چیزها هست كه خدا هم از او برنمی‌آید درست كند، خیلی از مسائل این‌جوری، این از این چیزهاست، خدا بیاید خارج از وجود خودش یك امری را متحقق بكند، امكان ندارد، امكان ندارد، پس خدا چه كار می‌كند؟

 حالا امروز رفتیم توی نخ خدا!، خدا میگه: تو خودت كم داشتی كه حالا آمدی پاتو كردی توی كفش ما؟ خب حالا گاهی اوقات ... طلبه همین است دیگر، طلبه باید بلند شود هر جا یك سركی بكشد و ببیند كه چه خبر است دیگر، اصلا طلبه همین است، طلبه یعنی كسی كه همیشه این [عقل‌] را به كار بیندازد، نه این را!، این را هیچ وقت به كار نینداز، طلبه این است كه هیچ وقت به دنبال شعار نرود، طلبه آن است كه هیچ وقت به دنبال هیاهو نرود، طلبه آن است كه خودش بفهمد، بفهمد امام صادق علیه‌السّلام چه فهمیده، و السلام، این می‌شود طلبه، بله. ای كاش روزی برسد كه به این نقطه برسیم، ای كاش روزی برسد كه به این نقطه برسیم، در آن زمانی كه امام زمان عجل الله فرجه ظهور كند آن زمان این خواهد شد، آن زمان زمانی نیست كه ما امام زمان را به عنوان اینكه پیغمبر گفت قبول كنیم نه، آن زمان، زمانی نیست كه امام زمان را به عنوانی كه شمشیر می‌زند و همه مخالفین را از بین می‌برد قبول كنیم نه، هیتلر هم می‌زد و درو كرد، تمام دنیا را به خاك و خون كشید، امام زمان آن نیست كه بخواهد تغییر و تصرف كند، آن زمان، زمانی است كه مردم امام زمان را به عنوان انه الحقّ، ادراك شهودی می‌كنند نه این‌كه بابایشان گفته، مادرشان گفته، توی نمی‌دانم كتاب‌ها نوشته شده، توی كجاها نوشته شده، نه آن‌ها نوشته شده شاید اشتباه نوشته شده، شاید سهوی از قلم باشد، شاید فلان باشد.

 الان در بسیاری از مسائل تاریخ، فلان ما این‌ها را اشتباه می‌بینیم. امام زمان وقتی كه می‌آید ما قبولش نمی‌كنیم به عنوانی كه اسمش در كتاب تورات و انجیل است، در كتاب تورات و انجیل باشد بسیار خب، ما خود امام زمان را به عنوانی كه این حق است می‌فهمیم، لمس می‌كنیم، شهود می‌كنیم، و این به درد می‌خورد، نه این‌كه این یك چیزی است كه اسمش قبلًا بوده، از او هم حكایت كردند، از او خبر آوردند، از او قبلا این مسئله این‌طور بوده، آن كسانی كه به اشتباهات بسیار بزرگ مبتلا شدند در تشخیص و در تعیین اولیاء الهی به این مصیبت گرفتار آمدند، فلانی این را گفته، لعل فلانی برای عمه‌اش گفته بود، فلانی راجع به این شخص این‌طوری گفته، شاید گیج بوده، فلانی راجع به این شخص این كار را كرده، شاید اشتباه كرده، فلانی فلانی فلانی، تو خودت الاغ چه می‌فهمی، چه فهمیدی؟ كه این چیزی كه نقل شده آیا با مبانی‌ات می‌سازد یا نمی‌سازد؟ آخر حیوان! خدا تو را آدم آفرید، فلان كس خواب دیده كه این یك ولی خداست!، خب خواب ارده شیره و خواب شكم [پر] و خواب فلان و خواب بالا و پایین و ... آش دوغ خورده برداشته خواب نمی‌دانم ماستی را دیده، شله‌زرد خورده برداشته خواب دیده، آش كشك خورده نمی‌دانم آش رشته خورده، باد كرده شكمش و نمیدانم مصارین [روده‌] و همه اوضاع را درب و داغون كرده و بعد هم یك خوابی دیده و بله فلانی، این چیست بابا! و بعد هم به بقیه می‌گویند آنچه كه ما دیدیم باید تو قبول كنی، دردسر این‌جاست، آنچه كه فهمیدیم تو باید بپذیری، آنچه كه ما ادراك كردیم باید تو بپذیری و ...

 مصیبت بعد از فوت بزرگان این بود، این بود، كه آمدند با خواب های آش رشته‌ای و نمی‌دانم شله‌زردی و خورشت ماست و این چیزهای آمدند برداشتند ولی خدا جا زدند و چپاندن در اعتقادات مردم. هر چه می‌گفتیم بابا روی چه مبنایی، روی چه حسابی؟، روی چه كتابی؟ حرف نزن، ساكت باش، صدایت درنیاید.

 آن روز خواهد رسید كه انسان ولی خدا را اگر با فهم درك كرد ...، این همه من در این مدت سالیان سال می‌گفتم عقلت را به كار بینداز برای این بود، برای همین قضیه بود، كه روزی نیاید و خلاصه ببینیم چه چیزها و چه مسائلی را، توجه می‌كنید؟ برای همین.

 آن زمانی كه مرحوم پدرم به من می‌گفت عقل این‌ها چقدر است؟ عقل این رفقایت چقدر است؟ فهم رفقایت چقدر است؟ برای امروز می‌گفت، برای امروز داشت می‌گفت، توجه می‌كنید؟ برای امروز داشت می‌گفت[[1]](#footnote-1).

 پس آن اراده مرید وقتی كه می‌خواهد یك تشأنی را در خارج بوجود بیاورد، یك تعینی را می‌خواهد در خارج بوجود بیاورد، در چه چیزی تصرف می‌كند؟ همان تصرفی كه بنده و سركار فیض آثار مناقب شعار خودتان در دستتان می‌كنید، آن اراده مرید دست خودش را باز می‌كند می‌شود این، هان تمام شد، به این راحتی، آن اراده مرید دوباره می‌بندد، این‌جور می‌كند، این‌طور می‌كند، این طور، هان ببینید، اراده مرید واحد است برمی‌گردد به نفس، آن امری كه انجام می‌گیرد در خود ذات هست، لذا همه عالم تشأنات شئون ذات می‌شوند، داخلٌ فِی الاشیاءِ لابالمُمازَجَة[[2]](#footnote-2) كه شما فرض بكنید كه یك شكر را داخل در یك لیوان آب بكنید بعد این شكر را به هم بزنید می‌شود چه؟ می‌شود شربت، این‌طوری نیست، كه یك شكری جدا، آب جدا، خارجٌ عن الاشیاء لا بالمُزَایلة، كه الان این خارج از این است، این این‌جاست و این هم این‌جاست و ربطی به همدیگر ندارند، ارتباط به همدیگر ندارند، این معنایش همین است، كه هر چه اتفاق می‌افتد در تعینات خارج، همه آن‌ها در خود ذات دارد انجام می‌شود، در شئون خود ذات دارد همه این‌ها انجام می‌شود، پس بنابراین جناب حضرت علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه كه همه ما ریزه خوار سفره شما هستیم، آنچه كه در خارج به عنوان حقیقت نوعیه تحقق پیدا می‌كند چه فرقی می‌كند با آنچه را كه به عنوان عرض و حال، صورت خارجیه به خود می‌گیرد؟ چه فرقی می‌كند؟ همه یكی می‌شود، توجه می‌كنید؟ همه یكی می‌شود.

 آن وقت دیگر مسائل زیاد است در این‌جا، خیلی دیگر صحبت هست و خیلی مطالب دیگر، خلاصه خود افراد و رفقا و دوستان مطالبی كه بزرگان در این زمینه دارند را ببینند، خیلی این مسئله مسئله مهمی است، شاه كلید همه اكثر مطالب و مبهمات همین كیفیت شناخت این قضیه است.

 تلمیذ: در مطلبی كه فرمودید، آن لب كلام مرحوم علامه این است كه نسبت آن رب النوع با افراد یكسان است. وقتی كه در عوارض مشخصه خارجیه فرق می‌كنند، پس این باید از جای دیگری باشد. طبق فرمایشی كه فرمودید در اشكال به علامه طباطبایی پس نسبت آن رب النوع، باید با افراد یكسان نباشد؟

 استاد: یكسان نیست دیگر، در هر زمینه‌ای و در هر ماهیتی یك ظهور دارد.

 تلمیذ: خب این كه می‌گوییم قدر مشترك همه افراد خارجیه نمی‌شود، چون عمرو و زید و بكر وخالد و ... همه آن‌جا هستند؟

 استاد: نفس الانسانیه می‌شود قدر مشترك، ولی در خود همان حقیقت ناطقیه با افراد فرق می‌كند، یك شخصی كه دارای یك خصوصیت از ادراك هست، با یك شخصی كه الان هر چه به او بگویی عین دیوار به آدم نگاه می‌كند یكی است؟ خب آن فرض بكنید حرف را روی هوا می‌زند، آن یكی هر چه یك ساعت به او می‌گویی می‌گوید چنه؟ چیست؟ عقل چنه؟

 آخر شیخ بهائی داشت می‌رفت دید یكی دارد از داخل جوی آب می‌خورد، گفت: این‌طوری نخور عقلت از بین می‌رود؟ گفت عقل چنه؟! گفت بخور بخور بابا تو مشكل نداری، مشكل نداری، این‌ها همه یكی نیست، آن حقیقت ناطقیت در همه افراد فرق می‌كند، اشتراكشان این است كه این‌ها انسان هستند، حقیقت انسان، حیوان نیستند، جبل نیستند، دریا و بحار نیستند، ملك نیستند، امّا در همان میزان ناطقیت كه همان حقیقت انسانیت است كه همان حقیقت انسانیت در ارتباط با آن حقیقت اولی هست كه موجب افتراق و امتیاز بین این و سایر اشیاء خواهد شد، افراد مختلف هستند، هر كسی یك طوری است، سعه وجودی هر كسی تفاوت می‌كند، فرق می‌كند. خود ائمه هم حتی از نقطه نظر سعه وجودی متفاوت هستند.

 تلمیذ: یك تفاوتی هم در حیث مادی داریم.

 استاد: در حیث مادی همین است، وقتی كه ما می‌بینیم همه این‌ها مستند به علت اولی هستند خب بینهما متوسطات، تا آن علّت می‌خواهد بیاید و تبدیل به یك تعین خارجی بشود چه مراتبی را طی می‌كند؟ خیلی از عوالم را باید طی كند، در طی این عوالم است كه این اشیاء دارای اختلافات می‌شوند، دارای خصوصیات می‌شوند، تا می‌رسد به عالم مثال، عالم مثال علت برای عالم مادّه می‌شود، پس هر چه هست در عالم مثال تمام است، عالم مثال كه تمام شد دیگر مادّه معلولش تحقق خارجی پیدا می‌كند و آن اشكالی ندارد، آن عالم مثال خودش علت است برای همه عوارض خارجیه، برای همه چیز، هر چه هست در همان مثال است.

 شما وقتی كه چشمتان باز شود نسبت به عالم مثال و برزخ، به دید شهودی وقتی كه نگاه می‌كنید، قبل از این‌كه این تعینات خارجی در عالم مادّه تحقق پیدا بكند، مطلبی را كه یك سال دیگر اتفاق می‌افتد می‌بینید، می‌بینید، خیلی‌ها هستند، شخص هنوز ازدواج نكرده. امام رضا علیه‌السّلام به مامون می‌فرمایند از فلان كنیزت فرزندی برای تو خواهد آمد كه اشبه الناس بامه، حضرت می‌فرمایند و یك زائده در دست راست و یك زائده در پای چپ دارد[[3]](#footnote-3)، خیلی خب، این را امام رضا می‌فرماید، آیا امام رضا نعوذ بالله نعوذ بالله دروغ گفته یا راست است؟ خب راست است دیگر اگر كسی در دنیا راست بگوید آن هم امام رضا است دیگر، همه برای خودشان حرف می‌زنند، هر كی، هر كی آقا برای خودش است، وقتی می‌خواهیم حرفی را بگوییم بالا و پایین می‌كنیم، این حرفی كه می‌خواهیم بزنیم یك وقت برنخورد، یك جوری بگوییم یك قسم، همه‌مان این‌طوریم، او فقط امام رضا است كه صاف این‌طوری است، بالا دارد، پایین دارد، به این بربخورد و ... یكی است، اگر یكی حرف راست بزند آن هم امام رضاست درست است؟ خیلی خب. این مفروغٌ عنه است

 خیلی خب این حرف حالا درست، این كه هنوز حتی همبستر هم نشده با كنیزش، چطور حضرت یك همچنین حرفی را می‌زند؟ فكر كردیم، حالا این یك مسئله، این مسائل این همه قضایایی كه اتفاق می‌افتد، این همه مطالب، این‌ها بسیط است الان دارم بسیط را می‌گویم، هنوز این آقای مامون، هنوز فرض بكنید كه حتی همبستر هم نشده، حضرت دارند می‌گویند فلان كنیز تو از تو حامله خواهد شد و یك همچنین فرزندی به دنیا خواهد آورد، با این خصوصیات. حضرت كجا را در این‌جا دارند می‌بینند؟

 اوّلًا حضرت در این‌جا دارند همه چیز را می‌بینند، همه را، همه چیز را خوب می‌بیند، این كه دارد می‌گوید اشبه الناس بامه یعنی چه؟ خب این بماند بسیار خب، بعد حضرت در تمام طول سیر و مسائل و همه را می بیند در عالم مثال فرض كنید كه خیلی اوضاع چیز می‌شود ها!! وقتی حسابش را برسد می‌بیند كه اوضاع خیلی ...، بعد هم همه را در عالم مثال حضرت دارد مشاهده می‌كند كه این قضیه انجام خواهد شد، بچه در رحم مادر قرار خواهد گرفت، این رشد خواهد پیدا كرد كرد كرد كرد چهار ماه و پنج ماه و شش ماه و هشت ماه و نه ماه، خارج شد و شكلش هم عین مادرش با همین خصوصیات است، خب توی عالم مادّه كه نیست، خب نشان بدهیم كجای دنیا یك همچنین بچه‌ای هست برویم نشان بدهیم، توی عالم مادّه نیست، نه ماه دیگر می‌خواهد این اتفاق بیفتد، نه ماه دیگر می‌خواهد این بچه به دنیا بیاید.

 حضرت دارد همه را الان در عالم مثال می‌بیند، خب این كه دارد در آن‌جا می‌بیند، آیا آن عواملی كه باعث می‌شود این بچه ـ حالا خودش كه هیچ ـ به این شكل درآید آن عوامل را هم می‌بیند یا نمی‌بیند؟ آن عوامل كجاست؟ آن سلسله علل، در مثال هست ولی هنوز وقتش نرسیده، آنها را دارد می‌بیند، آن علّت در مثال كه پیدا شد، ظهور خارجیش می‌شود اینی كه الان شما دارید می‌بینید، آن علّت در مثال ظهور خارجیش می‌شود آن، آن علّت در مثال و همین‌طور همین‌طور بیاید جلو و بیاید جلو، تغذیه‌ای كه مادر می‌كند، حال و هوایی كه عوض می‌كند، جاهایی كه می‌رود، نمی‌دانم تنفسش، اكسیژنش، نمی‌دانم فرض كنید كه مرضش، بیماریش، هزار هزار هزار علّت دست به دست هم می‌دهند تا این‌كه این بچه شكلش برگردد برگردد ... چون هنوز كه نشان نمی‌دهد، وقتی كه نه ماه می‌خواهد به دنیا بیاید می‌شود اشبه الناس بامه، این سلسله علل را در كجا امام رضا دید؟ در چه می‌بیند؟ در مثال می‌بیند.

 البته اصلًا مسخره است ما این‌طور داریم صحبت می‌كنیم. حضرت نمی‌بیند، اصلًا ما وارد آن بحث‌ها نمی‌شویم، خودمان را داریم می‌گوییم، حالا اگر خودمان دیدیم، چون مسئله حضرت و ولایت آن‌ها اصلًا یك چیز دیگر است، اصلًا شهود نیست، ایجاد است، آنچه كه امام رضا می‌گوید دارد ایجاد می‌كند از خودش، ایجاد دارد می‌كند، ما داریم می‌گوییم حالا فرض كنید كه شهود این برای ما، او كه این نیست، او اصلا بحثش یك بحث دیگری است، اصلًا اینها راجع به آن حضرت اهانت و توهین است، كه انسان بیاید راجع به مسائل غیب حضرت بیاید این‌ها را بیان كند، حالا خیلی‌ها این را هم قبول ندارند، اینقدرش را هم قبول ندارند.

 خب این سلسله عللی كه حضرت دارد می‌بیند این‌ها در خارج كه نیست، ـ البته با آن بیانی كه ما دقیق كردیم در مدتهای گذشته، همه این‌ها در خارج هم هست، حالا ما فعلًا به آن كار نداریم، خیلی‌ها مثل این‌كه دیگر هنگ می‌كنند، شما را نمی‌گویم، حالا كسانی كه این بحث‌ها را می‌شنوند خیلی قاطی می‌كنند، لذا فعلًا می‌گوییم در خارج نیست. ـ خب این كه دارد الان می‌بیند این مثال را كه دارد می‌بیند، این را كه نمی‌توانیم بگوییم نبوده بابا این در تاریخ هست این مسائل، این كه دارد می‌بیند همه آن سلسله عللی كه تاثیرگذار در خارج است آن‌ها را هم دارد می‌بیند.

 خیلی خب، وقتی آن اتفاق می‌افتد خارج هم اتفاق می‌افتد، پس بنابراین همه این‌ها برمی‌گردد به اراده مرید.

 تلمیذ: پس اختلاف دراعراض خارجیه مادی به عالم مثال برمی‌گرددوبه رب النوع برنمی‌گردد.

 استاد: چرا دیگر، همه‌اش همین است، همه‌اش هم وقتی كه آن برمی‌گردد، خصوصیات را هم خودش ایجاد می‌كند، هم ذات و خارج كه از آن تعبیر به وجود اوّل است، یا كمال اوّل، و همین جا وجود ثانی و كمال ثانوی به یكی برمی‌گردد.

 تلمیذ: خودمثال هم یك ربّ النوع می‌خواهد.

 استاد: بله.

 اللهم صلی علی محمد و آل محمد

1. جهت اطلاع بيشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ٢، ص ٢٩١ [↑](#footnote-ref-1)
2. جهت اطلاع بر مصدر حديث رجوع شود به التوحيد للصدوق، رضوان الله عليه، ص ٤٢ و توحيد علمى و عيني، ص ٣١١ [↑](#footnote-ref-2)
3. عيون اخبارالرضا عليه السلام ج ٢ ص ٢٢٣ [↑](#footnote-ref-3)